

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرشناسه: سولنیت، ربکا، ۱۹۶۱ - م. Solnit, Rebecca
عنوان و نام پدیدآور: نقشه‌هایی برای گم‌شدن/ربکا سولنیت؛ ترجمه‌ی نیام. اشرافی.
مشخصات نشر: تهران: نشر اطراف، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴۳۸-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: A field guide to getting lost, 2006
موضوع: مسافرت--فلسفه
رده بندی کنگره: BF۵۷۵
رده بندی دیویی: ۳۰۶
شماره کتابشناسی ملی: ۷۲۶۴۸۱۲

نقشه‌هایی برای گم شدن

جستارهایی از ریکا سولنیت | ترجمه‌ی نیام. اشرف



نقشه‌هایی برای گم شدن

ربکا سولنیت | ترجمه‌ی نیام. اش

مقابله با زبان اصلی و ویرایش اول: رویا پوراآذر
ویرایش دوم: مهران موسوی
بازبینی نهایی متن: الهام شوشتی‌زاده
طراح جلد: حمید قدسی
چاپ: کاج - صفائی: نمونه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۱۹۴۳۸-۹
چاپ اول: ۱۳۹۹، ۵۰۰ نسخه



اطراف

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هرگونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه‌ی کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان شریعتی، خیابان قبا، کوچه کوروش، پلاک ۱۴، واحد ۲ - تلفن: ۲۲۸۹۰۵۵۷ | Atraf.ir

برای سوده، همسفر همیشه
نیام. اشرفی

**هر چیزی شرک دارد؛
وازه‌مان جاست که نور
به درون می‌تابد.
نصرت‌ارذکوهن**

یادداشت مترجم	۱۳
درهارا بازکن	۱۷
آبی دوردست	۴۱
حلقه‌های گل مینا	۵۵
آبی دوردست	۷۳

رہاکن ۹۳
آبی دوردست ۱۱۷
دو سرپیکان ۱۳۳
آبی دوردست ۱۵۷
خانہی یک طبقہ ۱۷۹

سخن ناشر

جستار را ادبیات بی‌قرار خوانده‌اند. تعریف جستار روایی برای هر خواننده هنگام خواندن متن، شکل می‌گیرد، فرومی‌ریزد و دوباره ساخته می‌شود. قواعد ثابتی در میان نیست و به قول آئی دیلارد، جستارنویس هر بار باید فرم خودش را بسازد. اما نویسندگانی که با این ژانر دست و پنجه نرم کرده‌اند بدون ادعای ارائه‌ی تعریف نظری برای این قالب نوشتن، تعبیرهای قابل تأملی درباره‌ی جستار دارند که کنار هم دیدن‌شان تصویر ذهنی ما از این ژانر را روشن‌تر می‌کند.

جستارنویسان، این ژانر را فرمی گریزپای می‌دانند؛

– فرمی سیال برای گفتن از رخدادهایی که بر من نویسنده گذشته و ردپای‌شان نه در زندگی او که بر هویتش به جا مانده؛ رخدادهایی که راوی می‌کوشد به مددشان تکه‌ای شخصی و خاص را در جورچین مفاهیم کیهانی، جهانی و عام جا دهد.

– متنی ماجراجو در جستجوی راهی برای جفت‌وجور کردن چیزهای به‌ظاهر ناجور؛ برای یافتن خویشاوندی‌های پنهان بین مقولات غریبه.

– قالبی لگام‌گریز که نشان می‌دهد چگونه امر شخصی و عمومی تاروپود هم را می‌تنند و چگونه دانش آکادمیک و دریافت شهودی در هم می‌جوشند و قوام می‌یابند.

– نوشته‌ای خودارجاع که در آن راوی یک یا چند نقاب از چهره‌ی هویتش پس می‌زند و با تمرکز بر رخداد‌های کوچک و بزرگی که تحولی کوچک اما واقعی در او ایجاد کرده‌اند به کنکاش خود می‌پردازد.

– فرمی به شکلی توان فرسا مبهم که مثل ماهی در کف دستی مشت نشده، لیز، لغزان و با سرانجامی نامعلوم بر بستر کلمات پیچ‌وتاب می‌خورد.

– عرصه‌ی رویارویی با دنیا و زندگی. صحنه‌ی مواجهه‌ی تعاملی من آدمی با دیگری، با جهان، تاریخ، زمان و حتی با باغچه‌ی حیاط همسایه.

– الگویی برای دستیابی به شعف حاصل از واژگون شدن فرضیات اولیه در مسیر جستجو، شعف حاصل از آرام‌گرفتن در فضای متلاطم، مردد و متغیر جستار. – متنی که ارتباط‌ها را توصیف نمی‌کند. آن‌ها را کشف می‌کند. آشفته می‌کند. برهم می‌زند و دستکاری می‌کند.

– ناداستانی انعطاف‌پذیر با ساختاری مارپیچی دعوت به تمرینی برای اندیشیدن همزمان به مقولات متعدد و تبدیل مجردات به ملموسات شخصی.

– ژانری که تعریف‌کردنی نیست مثل زندگی، مثل عشق. چرا که جستار زندگی‌ای است چگال‌شده با همه‌ی کلیات و جزئیاتش. دایره‌ای است باز، متنی که همواره چیزی تمام نشده در فرم و مضمون را با خود حمل می‌کند.

– روایتی که ظرفیت واریسی درزها و ترک‌ها و شکاف‌ها و نشتی‌های خودش را هم دارد، متنی که قادر به بررسی خطاها و شکست‌هایش است.

– الگویی برای تأمل در مسائل گوناگون. تأمل و توجهی کم ادعا، فروتنانه و مردد همراه با تعهد راوی به بررسی جزئیات، کشف امور غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده.

این تعبیرات از جستار به خوبی نشان می‌دهند که چرا این روزها اقبال به نوشتن و خواندن این قالب نوشتاری از هر وقت دیگری بیشتر شده است.

نشر اطراف انتشار مجموعه‌ی «جستار روایی» را از سال ۹۶ با کتاب فقط روزهایی که می‌نویسم از آرتور کریستال آغاز کرد. در این مجموعه، مضمون‌های متنوع و نویسندگانی با سبک‌های متفاوت معرفی شدند و این مجموعه‌ی هشت جلدی که با کتاب اگر حافظه یاری کند اثر جوزف برودسکی به پایان رسید، آستانه‌ای شد برای نزدیکی به دنیای گسترده‌ی جستار. نقشه‌هایی برای گم شدن اولین کتاب از قالب تازه‌ی ارائه‌ی جستار در نشر اطراف است. از این به بعد جستارهای نویسندگان بزرگ این عرصه‌ی ادبی در قالب کتاب‌هایی مستقل با تعداد صفحات بیشتر در قطع و صورت بندی تازه به علاقه‌مندان این ژانر تقدیم می‌شود. نقشه‌هایی برای گم شدن مجموعه‌ی جستارهای ربکا سولنیت است و سولنیت را از بیست و پنج نویسنده‌ی ژرف‌اندیشی می‌دانند که نگاه خوانندگانش به زندگی را تغییر می‌دهد. دغدغه‌ی او چه در جایگاه نویسنده، چه در مقام کنشگر اجتماعی، پژوهشگر دانشگاهی یا بوم‌شناس فمینیست، حرکت و یک جا نماندن است، دعوت به سفر، مسافر ماندن و نرسیدن. نوشتن برای او نوعی پیاده‌روی به مقصدی نامشخص است به عشق رفتن و گم شدن. جستارهایش ضیافتی پر شور و پر رمز و رازند که چشم‌اندازهای بیرون و درون مان را وسعت می‌بخشد و نشاطی از جنس ابدیت در ما زنده می‌کند.

ترجمه‌ی جستار روایی تجربه‌ی همراهی با نویسنده در فراز و فرود جستجویی شخصی است و علاوه بر مهارت فهم و انتقال معنای اصلی، نزدیکی خلق و خوی گفتگومانی نویسنده و مترجم را می‌طلبد. نیما اشرفی دانش‌آموخته‌ی مترجمی زبان انگلیسی در دانشگاه علامه‌ی طباطبایی، عاشق سفر و طبیعت‌گردی و سکوت و خلوت است و همین روحیات به ترجمه‌اش رنگ و بو و حسی خاص بخشیده و لحنش را با نویسنده هماهنگ کرده است.

امیدواریم که حاصل این تلاش رضایت مخاطبان را جلب کند و جستارخوان‌ها مجموعه‌ی تازه‌ی اطراف را بیسندند.

یادداشت مترجم

در سفرها و طبیعت‌گردی‌ها همیشه از پیش، برنامه‌ی مفصلی می‌ریختم؛ وب‌سایت‌ها را می‌گشتم، سفرنامه‌ها را می‌خواندم، از دوستان و آشنایان چیزهایی می‌پرسیدم و جاذبه‌های دیدنی را روی نقشه برای خودم علامت می‌گذاشتم. می‌خواستم تا جایی که می‌شود محیط ناآشنا را، آشنا و از آن خود کنم. حین سفر هم بی‌وقفه سرم به نقشه‌ام گرم بود تا نشان‌های رویش را تیک بزنم. نقشه‌ها همیشه حکم کلید را برایم داشته‌اند، کلید درهایی به ناشناخته‌ها. اما آیا نقشه‌ها آزادی کاوشگری و تجربیات ناب و جدید را به من می‌بخشند یا صرفاً من را به مکان‌های از پیش معلوم محدود می‌کنند؟ نقشه صرفاً بازمودی‌گزینشی و ضرورتاً ناقص از جهان بیرون نیست؟

آناییس نین، جستارنویسی فرانسوی که تحقیقاتی در حوزه‌ی روان‌کاوی انجام داده، می‌گوید: «جبهه‌گیری سفت‌وسخت در برابر ناشناخته‌ها و امور ناآشنا نشانه‌ی احساس ناامنی شدید است.» ما از گم شدن، بلا تکلیفی، عدم قطعیت

ورازآلودگی زندگی هراس داریم و می‌خواهیم از قبل، وقایع و حتی رفتار انسان‌ها را پیش‌بینی کنیم تا مبادا چیزی خلاف انتظارمان رخ بدهد، تا بتوانیم به هر قیمتی که شده سکان زندگی را در دست بگیریم.

با جستارهای سولنیت که روبه‌رو شدم تصور اولیه‌ام این بود که قرار است نقشه‌ای بدهد برای تعادل درونی و ذهنی، برای پیدا کردن مسیری در بلا تکلیفی‌ها و هزارتوی زندگی روزمره. اما هرچه پیش رفتم، دیدم نه به دنبال جواب است و نه مقصد خاصی؛ نقشه‌هایی که به دست می‌دهد برای پیدا کردن مسیر نیستند، که در واقع نگاهی نوبه جهان پیرامون‌اند تا بتوانی در عدم قطعیت زندگی کنی و دوام بیاوری بدون آن‌که سعی کنی مرزاق‌های دوردست و ناشناخته را از هم تمیز بدهی. سولنیت حتی در ساختار متنی هم به جهان‌بینی خودش وفادار است. جستارهای او شبکه‌ای از واژه‌ها و انگاره‌ها و استعاره‌ها هستند و از موضوعی و خاطره‌ای به دل حرفی دیگر و گفت‌وگویی دیگری روند تا در پیچ‌چاپ‌نوشته‌هایش گم شوی ولی از گم ماندن نترسی. گریزهای بی‌امان و البته استادانه‌ای می‌زند، روایت را به چندین خرده‌روایت می‌شکنند و با کمک گرفتن از خاطره‌پردازی و تاریخ‌نگاری و گزارش‌نویسی و گفت‌وگو و سفرنامه‌نویسی به ایده‌ها و اندیشه‌هایش همان فراز و فرودی را می‌بخشد که داستان‌نویسان به شخصیت‌ها می‌دهند.

گم شدنی که سولنیت از آن می‌گوید لزوماً گم شدن در مختصات جغرافیایی نیست، بلکه گم کردن زمان هم هست - وضعیتی که ویرجینیا وولف می‌توانست با یک لحظه تنها نشستن روی صندلی به آن دست یابد. موقعیتی که سولنیت از آن حرف می‌زند، پرسه زدن در خاطرات و افکار و ذهن است، چون ذهن را هم می‌توان چشم‌اندازی برای گم شدن دانست. ژاپنی‌ها رسمی باستانی دارند به نام «کینتزوگی» که در آن ظروف شکسته را در عوض دور انداختن، با آب طلا، نقره یا پلاتین بند می‌زنند و ظرفی با شمایل جدید می‌سازند تا رد گذشته را بشود در آن دید و ستود. معتقدند تاریخچه‌ی هر چیز بخشی جدانشدنی از آن و قابل احترام است. این ظرف‌ها، که می‌شود آن‌ها را استعاره‌ای از روان‌مان دید، امکان

گم شدن در زمان را به آدم می‌دهند و به یادمان می‌آورند گاهی نقص می‌تواند بزرگترین فضیلت باشد.

اواسط ترجمه‌ی همین جستارها، در سفر به کویر مرنجاب بود که اولین بار آسمان شب و ستاره‌ها و کهکشان‌ها را به دور از روشنایی مزاحم شهر و با وضوح تمام دیدم. در چنین جاهایی است که متوجه می‌شوی «خود» فقط با رجوع به باقی جهان وجود دارد؛ بدون کوه‌ها، خورشید، آسمان و انسان‌ها و موجودات دیگر، هیچ «تویی» در میان نیست و «آن چیز ثابت، جهان است، تو خودت منوط و مشروطی، جزئی از محیط خویش».

خواندن و ترجمه‌ی این جستارها برای من تمرینی بود تا عقلانیت دائم و مطلق را واگذارم و به پرسه‌زنی خوبگیرم و از مخاطراتش نترسم. حتی خود سولنیت هم می‌گوید با نوشتن این جستارها توانسته بسیاری از مکان‌ها و آدم‌های گم‌کرده و از دست رفته را در ذهنش پیدا و بازیابی کند. او خودش را در این جستارها واکاوی می‌کند تا ببیند چطور روابطش با خانواده و دوستانش باعث شده «خود» کنونی‌اش شکل بگیرد. سولنیت با گریزه زندگی شخصی و خاطرات کودکی‌اش و با نگاه به گذشته نشان می‌دهد که تفسیر رویدادهای زندگی لزوماً یگانه نیست، شاید چندین قصه پس هر ماجرای وجود داشته باشد، قصه‌هایی که تفسیرشان شاید با گذر زمان و ته نشین شدن رویدادها در روان مان قوام پیدا کنند.

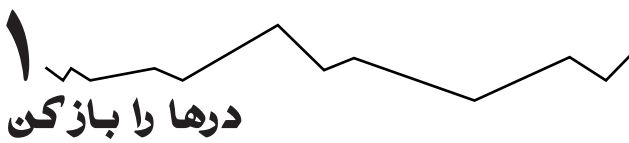
زبان و لحنی که سولنیت در این جستارها برای تبیین جهان بینی‌اش به کار می‌برد، به خصوص آنجا که تجربه‌ی زیسته و خاطراتش را با ایده‌ها و نگرشش به زندگی پیوند می‌زند، بسیار شخصی است و توصیفات و تشبیهات بدیعی دارد که سعی کرده‌ام در ترجمه لحاظ‌شان کنم و شبکه‌ی واژگانی را که به فضاسازی و معناسازی کمک کرده‌اند حفظ کنم و در این راه مدیون خانم رویا پورآذر هم هستم که با صرف وقت زیاد و لطفی که به من داشتند، جستار به جستار با من همراه بودند.

سولنیت در این متن‌ها به آثار هنری متعددی ارجاع می‌دهد و درباره‌شان بحث می‌کند، آثاری که دیدن و شنیدن‌شان لذت خواندن اثرش را دوچندان می‌کند. به همین خاطر تصمیم بر این شد که این آثار را به صورت مجازی و در سایت بی‌کاغذ اطراف در دسترس مخاطبان قرار بدهیم. با اسکن کد زیر می‌توانید به این صفحه بروید و آثاری را که در کتاب از آن‌ها حرف زده شده، ببینید.



atraf.ir/bikaghaz/solnit

۱
درها را باز کن



اولین بار با جام الیاس مست شدم. حدوداً هشت ساله بودم. عید فطیر بود، همان وقتی که خروج بنی اسرائیل از مصر را جشن می‌گیرند و الیاس نبی را به خانه‌هایشان دعوت می‌کنند. نشسته بودم پشت میز بزرگ‌ترها، چون وقتی پدر و مادرم و آن زوج دیگر دور هم جمع شدند، در مجموع پنج پسر بچه توی خانه بود و بزرگ‌ترها ترجیح داده بودند پیش آن‌ها باشم و نسل خودشان من را نادیده بگیرد تا هم نسل‌های خودم. رومی‌زی قرمز و نارنجی رنگ بود و رویش پراز جام و بشقاب و سینی و کارد و چنگال نقره و شمع. من جام پایه‌داری که برای الیاس نبی گذاشته بودند را با جام آب‌انگور خودم که کنارش بود اشتباه گرفتم و همه‌اش را سرکشیدم. وقتی بالاخره مادرم فهمید که سرخوش شده‌ام، اول تلوتلویی خوردم و نیشم باز شد اما وقتی دیدم قیافه‌اش توی هم رفته، ادای آدم‌های هشیار را درآوردم.

مادرم قبلاً مسیحی کاتولیک بود و آن یکی خانم پروتستان، اما شوهران‌شان یهودی بودند. هر دو فکر می‌کردند بد نیست این آیین را به خاطر بچه‌هایشان

زنده نگه دارند. آن جام را هم برای الیاس نبی سرمیز گذاشته بودند. در برخی روایت‌ها آمده الیاس نبی آخرالزمان برمی‌گردد و به تمام سؤال‌های بی‌پاسخ جواب می‌دهد. روایت‌های دیگر می‌گویند با لباس‌هایی مندرس روی زمین پرسه می‌زند و به سؤال‌های دشوار حکیمان پاسخ می‌دهد. خاطر من نیست بقیه‌ی مراسم را هم اجرا کردند و در را برای او باز گذاشتند یا نه، اما می‌توانم مجسم کنم در نارنجی یا یکی از آن درهای شیشه‌ای کشویی رو به حیاط پشتی خانه‌ی ویلایی توی دره رو به خنکای شبانه‌ی بهاری برای او باز باشد. هر چند در خیابان ما، در شمالی‌ترین بخش روستا، جز عبور چند حیوان، تق‌تق سم گوزن بر آسفالت در ساعات اولیه‌ی روز و راکون‌ها و راسوهایی که در بوته‌ها پنهان می‌شدند خبری از چیز نامنتظره‌ای نبود، اما ما معمولاً درها را قفل می‌کردیم. آن باز گذاشتن در به روی شب، آن وعده‌ی الهی و آن ماجرای آخرالزمان در شب عید فطیر ترک عادت هیجان‌انگیزی بود.

در را به روی ناشناخته‌ها باز بگذار، در را رو به تاریکی باز بگذار، از آن جا ارزشمندترین چیزها وارد می‌شوند. از آن جاست که خودت آمده‌ای و مقصدت هم همان جاست.

سه سال پیش، کارگاهی در کوهستان راکی برگزار می‌کردم. دانشجویی نقل قولی آورد که می‌گفت از فیلسوفی پیشاسقراطی به نام منون است «چگونه در پی چیزی هستی که ذاتش بر تو مطلقاً پوشیده است؟» این نقل قول را یادداشت کردم و هنوز یادم مانده. آن دانشجو عکس‌هایی چاپ کرده بود از شناگرانی زیر آب و عکس‌ها را از سقف آویزان کرده بود، طوری که نور از لابه‌لایشان به کلاس می‌تابید. از بین‌شان که رد می‌شدی، در فضایی که انگار از آب و راز ساخته شده بود، سایه‌ی شناگران از روی بدنت رد می‌شد. سؤال آن دانشجو سؤال اساسی کل زندگی‌ام شد. چیزهایی که به دنبال‌شان هستیم خودشان در حال دگرگونی‌اند و ما نمی‌دانیم یا فقط تصور می‌کنیم می‌دانیم که آن سوی این دگرگونی چه چیزی در انتظارمان است. عشق، فرزانگی، فیض و الهام: چطور به دنبال چیزهایی هستی

البته که عصبانی هستم

پنج جستار درباره‌ی وطن و انزوای خود خواسته
دیبراژکا اونگرشیچ | ترجمه‌ی خاصه کریدگریمی



اطراف

از مجموعه‌ی

جستار روایی

منتشر شده است

درد که کسی را نمی‌کشد

پنج جستار درباره‌ی گم شده‌های خلوت و شلوغی
جانانتان فرینزن | ترجمه‌ی ناصر فرزین‌فر

هیچ چیز آن جان نیست

پنج جستار درباره‌ی صداهایی که از طبیعت نمی‌شنویم
ان دیلاژا | ترجمه‌ی محمد ملاعباسی

فقط روزهایی که می‌نویسم

پنج جستار روایی درباره‌ی نوشتن و خواندن
آنتون کریستال | ترجمه‌ی احسان لطفی

ما چرا فقط این نبود

شش جستار درباره‌ی زندگی در کنار ادبیات و هوس
زیدی اسپیت | ترجمه‌ی معین فرخی / احسان لطفی

این هم مثالی دیگر

چهار جستار از حقایق زندگی روزمره
دیپید فاستر والاس | ترجمه‌ی معین فرخی

اگر حافظه یاری کند

چهار جستار از زبان و خاطره در سال‌های تبعید
جوزف بودسکی | ترجمه‌ی طهورا آیتی

اگر به خودم برگردم

ده جستار درباره‌ی پرسه در شهر
والدیا لویژی | ترجمه‌ی کیوان سررشته

کتاب بعدی از همین مجموعه:

دیدار اتفاقی بادوست خیالی

وهشت جستار دیگر از آدم گاپنیک

ترجمه‌ی کیوان سررشته